

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

ذکر مبعّد برای حکمت بودن ذیل آیه - أن تصيبوا ... - برای ماقبل

در آیه شریفه به این نتیجه رسیدیم که « أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ » نمی‌تواند مفعول برای فعل مقدر باشد، و امر دائر بین این است که تعلیل برای قبل باشد و یا حکمت برای ما قبل. نتایج و آثار تعلیل بودن را مفصل عرض کردیم؛ اما اجمالاً باید بگوییم آنچه که علت برای وجوب تبیین است، دو چیز است؛ یکی این که مخبر فاسق است، دوم این که اینجا جهالت وجود دارد؛ اما اگر گفتیم « أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ » حکمت است، نتیجه این می‌شود که علت برای وجوب تبیین این است که آورنده خبر عنوان فاسق را دارد. اینجا، گرچه برای حکمت بودن، مؤیداتی را در جلسه قبل عرض کردیم، اما یک مبعّد هم در اینجا وجود دارد؛ و آن این که حکمت معمولاً در مواردی که ذکر می‌شود، متعدد است. در حکمت تعدد وجود دارد؛ مثلاً می‌گوییم « إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ »، یا « أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي » این حکمت است؛ « الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ » حکمت است. با بررسی آیات و روایات این مسأله استفاده می‌شود که حکمت معمولاً متعدد است؛ حال، اگر ما این را در اینجا حکمت قرار بدهیم، این حکمت واحد و منحصر است.

به عبارت دیگر، این نکته را می‌خواهم عرض کنم - بعداً آقایان تحقیق کنند ببینند که این اشکال دارد یا ندارد - که چه بسا ما بتوانیم یکی از فرق‌های مهم میان علت و حکمت را همین معنا قرار دهیم که علت همیشه انحصار دارد، اما حکمت انحصار ندارد؛ اگر یک چیزی بخواهد حکمت باشد، معنایش این است که چیز دیگری هم می‌تواند حکمت آن باشد؛ حکمت همیشه متعدد است؛ نه اینکه بگوییم قابلیت تعدد دارد. در مانحن فیه، غیر از این چیز دیگری معنا ندارد که حکمت باشد؛ اگر یک فاسقی خبر آورد، تبیین کنید؛ تنها چیزی که می‌تواند برای آن منشأ باشد، این است که اگر یک اقدامی از روی جهل و از روی عدم علم انجام شود، موجب ندامت می‌شود. برای شما غیر از این چیز دیگری معنا و تصور ندارد. اگر فاسق خبر آورد تبیین بکنید برای اینکه مثلاً بگوییم می‌خواهیم او را اهانت کنیم چون فاسق است؛ چنین چیزی نیست. لذا، واحد بودن در اینجا مؤید این است که این عبارت عنوان علت را داشته باشد و عنوان حکمت را نداشته باشد. مشهور از بزرگان و اصولیین نیز از ذیل این آیه شریفه علت را استفاده کردند.

این نکته را هم توجه داشته باشید که گر چه برای جهالت معانی متعددی ذکر شد، اما « فَتَبَيَّنُوا » قرینه است برای اینکه مراد از جهالت عدم علم است. هر چند که عرض کردیم در قرآن آیات دیگری وجود دارد که جهالت در آن آمده است؛ مثل آیه 54 سوره ی انعام « مَنْ عَمِلْ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهْلَةٍ » یا 119 نحل « ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ » یا 17 سوره ی نساء « إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ »؛ که جهالت به همان معنایی است که مرحوم علامه (رض) فرموده‌اند؛ یعنی کسی که گناه می‌کند ولو بداند این کار گناه و حرام است، اما آنچنان شهوات و نفس بر او مسلط شده است که این علمش کلا علم است و علمش می‌شود عمل جاهلانه، به منزله جاهلین است. اما در این آیه شریفه « فَتَبَيَّنُوا » قرینه است که مراد از

جهالت عدم العلم است؛ همان معنایی که مرحوم محقق عراقی و دیگران معنا کردند. به نظر ما خود «فَتَبَيَّنُوا»^۱ قرینه است برای این معنا؛ و وجهی ندارد که جهالت را بخواهیم به معنای سفاهت بگیریم. پس، نتیجه این شد که ما باشیم و ظاهر آیه، «أَنْ تُصِيبُوا»^۲ قَوْمًا بِجَهْلَةٍ»^۳ علت است برای وجوب تبیین؛ تبیین واجب است برای اینکه از روی عدم علم کاری را انجام ندهیم.

بیان استدلال به آیهی شریفه سورهی حجرات بر حجیت خبر واحد

مفردات آیه را یک مقداری بررسی کردیم، حالا می‌آییم سراغ استدلال‌هایی که به این آیه شده و تقریب‌هایی که برای استدلال به این آیه شده است. اینها را باید یکی یکی بررسی کنیم و بعد، اشکالاتی که اختصاص به خصوص این آیه شریفه و استدلال به آن دارد نیز باید بررسی شود؛ و در مرحله سوم، یک اشکالات عامه است که هم بر این آیه و هم بر سایر آیاتی که برای حجیت خبر واحد استدلال می‌شود، وارد می‌شود را ذکر کنیم. اما بیان استدلال به آیه بر حجیت خبر واحد، کسانی که می‌خواهند به این آیه برای حجیت خبر واحد استدلال کنند، بیان استدلالشان چیست؟ اول بیان‌های کوتاه را می‌گوییم تا برسیم به بیان مفصل که مربوط به مفهوم شرط است. اولین بیان در اینجا استدلال به آیه از راه مفهوم وصف است.

استدلال به آیه از راه مفهوم وصف

در مفهوم وصف، کاری به تعلیق و این شرطیه نداریم؛ کلمه‌ی «فاسق» صفت است؛ یعنی «إِنْ جَاءَكُمْ مَخْبِرٌ فَاسِقٌ بَنبَأْ فَتَبَيَّنُوا»؛ اگر بگوییم جمله‌ی وصفیه مفهوم دارد، همانطوری که اگر شما بگویید «أَكْرَمُ الْعَالَمِ الْعَادِلُ»، مفهومش این است که اکرام عالم غیر عادل واجب نیست، اینجا هم بگوییم آیه می‌گوید وجوب تبیین جایی است که مخبر فاسق خبر آورد؛ پس، اگر مخبر غیر فاسق خبر آورد، تبیین واجب نیست. این یک بیان برای مفهوم وصف. اینجا و قتی به کلمات مراجعه می‌کنیم، مرحوم آقای نائینی در کتاب فوائد الاصول دو بیان برای مفهوم وصف آورده است. و مرحوم آقای خوئی (قدس سره) همین دو بیان را در کتاب مصباح الاصول به عنوان دو بیان برای اصل استدلال به آیه آورده است، نه دو بیان برای مفهوم وصف؛ ولی ظاهراً حق با مرحوم نائینی است که برای مفهوم وصف دو بیان وجود دارد؛ یک بیان همین که گفتیم، و بیان دوم - که متخذ از کلمات مرحوم شیخ در کتاب رسائل است - این که اگر دو عنوان داشته باشیم؛ یکی عنوان ذاتی و دیگری عنوان عرضی، تا ما دامیکه عنوان ذاتی ملاک است، نوبت به عنوان عرضی نمی‌رسد؛ عنوان ذاتی رتبتاً بر عنوان عرضی مقدم است. به عنوان مثال، اگر متکلمی گفت «أَكْرَمُ عَالِمًا» یعنی انسان عالم را اکرام کن؛ انسان عالم دو عنوان است، یکی انسانیت و دیگری عالمیت؛ انسانیت عنوان ذاتی است و رتبتاً مقدم بر عالم است؛ برای اینکه انسان مقسم برای عالم و غیر عالم واقع می‌شود؛ و عالمیت یک عنوان عرضی است.

حالا اگر در ذهن متکلم این عنوان ذاتی، ملاک برای وجوب اکرام است، - گرچه این بر خلاف طریقه محاورات عقلایی است؛ طریقه محاوره عقلایی این است که اگر عنوان ذاتی ملاک است، - یعنی اگر انسانیت ملاک بود، باید می‌گفت «أَكْرَمُ إِنْسَانًا»، اما حیث این که با وجود این عنوان ذاتی، متکلم عنوان ذاتی را کنار گذاشته و می‌گوید «أَكْرَمُ عَالِمًا» معلوم می‌شود عنوان عرضی دخالت دارد؛ در مانحن فیه هم همینطور است؛ یک عنوان ذاتی داریم و آن این که هَذَا خَبَرٌ وَاحِدٌ، و دوم، عنوان عرضی المخبر الفاسق است؛ اگر شارع مقدس منشأ مسئله وجوب تبیین را عنوان ذاتی بداند، یعنی چون این خبر، خبر واحد است باید تبیین بکند، چه نیازی داشت که اینجا عنوان فاسق را بیاورد؛ باید شارع روی همین عنوان ذاتی تکیه می‌کرد که ما بفهمیم چون خبر، خبر واحد است، تبیین واجب است؛ اما حالا که روی «فاسق» تکیه کرده، معلوم می‌شود که این عنوان عرضی در نظر شارع تمام دخالت را دارد؛ یعنی چون آورنده‌ی خبر فاسق است، تبیین واجب است. این هم بیان دوم. اما قبل از اینکه اشکال این استدلال را بیان کنیم، باز یک نکته‌ای در کلمات وجود دارد؛ و آن این که گفته شد بعضی از قائلین به حجیت خبر واحد در این

آیه، به مفهوم وصف از جهت کلی مفهوم وصف استدلال کرده‌اند؛ یعنی همان‌طوری که در سایر موارد مثل **أَكْرَمَ عَالِماً** **أَكْرَمَ** **إِنْسَاناً** **عَالِماً**، از وصف مفهوم‌گیری می‌شود، در اینجا نیز از فاسق مفهوم‌گیری کنیم، به همین دو بیانی که ذکر کردیم. اما برخی گفته‌اند، ولو در سایر جملات وصف دارای مفهوم نیست، لیکن خصوص وصف در این آیه شریفه، یعنی خصوص عنوان فاسق، دارای مفهوم است؛ برای اینکه آدم فاسق تعمد بر کذب دارد. آن وقت، ما در اینجا مفهوم بگیریم، بگوییم وجوب تبیین در خبر فاسق است، به خاطر اینکه ما ایمن از تعمد در کذب نیستیم. پس، هر جا تعمد در کذب وجود نداشت، دیگر تبیین واجب نیست. که این بیان در کلمات مرحوم میرزای قمی در کتاب‌قوانین آمده است.

اشکالات وارد بر مفهوم وصف

حالا آیا این استدلال درست است یا نه؟ بقیه جهات را بگذاریم کنار؛ می‌خواهیم با توجه به مفرداتی که در آیه توضیح دادیم، ببینیم می‌شود به مفهوم وصف در این آیه شریفه برای حجیت خبر واحد استدلال کرد یا نه؟ اینجا اشکالات متعددی ذکر شده است. **اولین اشکالی** که اینجا شده، اشکال مینایی و کبروی است؛ گفته‌اند ما قبول نداریم که قضیه وصفیه، دارای مفهوم باشد. ما بحث مفهوم وصف را مفصل گفتیم، آقایان می‌توانند به نوشته‌ها مراجعه کنند؛ اما مشهور اصولیین قائل هستند که جمله وصفیه مفهوم ندارد؛ می‌گویند اگر مولا گفت **أَكْرَمَ إِنْسَاناً عَالِماً**، مفهوم یعنی انتفاء سنخ الحكم عند انتفاء الوصف؛ حال، در این مثال، نسبت به انسان عالم، سنخ الحكم طبیعی وجوب اکرام است؛ اگر بخواهیم بگوییم انسان غیر عالم، طبیعی وجوب اکرام از او منتفی است، این می‌شود مفهوم؛ این دلالت دارد که اگر یک انسان عالم نبود، اما پیرمرد است، وجوب اکرام ندارد. اگر یک انسانی عالم نبود، اما سید است، وجوب اکرام ندارد. کسانی که می‌گویند جمله وصفیه مفهوم ندارد، دلیلشان همین است؛ می‌گویند **أَكْرَمَ إِنْسَاناً عَالِماً**، وجوب اکرام را برای انسان عالم ذکر کرده است؛ اما متعرض نفی وجوب اکرام از انسان غیر عالمی که هاشمی است مثلاً یا مسنّ است، نمی‌شود. پس، دلالت بر انتفاء عند الانتفاء ندارد. اگر دلالت بر انتفاء عند الانتفاء نداشت، معنایش این است که مفهوم ندارد. پس، اشکال اول، اشکال کبروی شد؛ شما صفحه‌ی 153 از جلد 2 مصباح الاصول مرحوم آقای خوئی را پیش مطالعه بفرمایید، ان شاء الله جلسه‌ی بعد.